

آمریکا و سیاستی دیگر به نام مردم ایران: تغییر رژیم اسلامی یا اصلاح ساختاری آن؟

موشنگ امیراحمدی*

منبع: <http://www.amirahmadi.com>

تاریخ: آوریل ۲۰۰۶ (اردیبهشت ۱۳۸۵)

چشم انداز ایران در راستای مواضع شفاف و مشخصی که تا کنون در ارتباط با مسائل مربوط به روابط ایران و آمریکا اتخاذ نموده، بر آن شد تا درج بگردان مقاله "آمریکا و سیاستی دیگر به نام مردم ایران: تغییر رژیم یا اصلاح ساختاری آن" نوشته دکتر موشنگ امیراحمدی، استاد دانشگاه رانگورل و رئیس شورای آمریکاییان و ایرانیان، توجه خوانندگان را به نکات و طرفین قابل تأمل این مقاله سوق داده و زمینه را برای بحث و مباحث و در نهایت آنچه شاید بتوان توفان مغز برای اندیشیدن و بازاندیشیدن نامید، باز نماید.

در این مقاله امیراحمدی تلاش می‌کند به عنوان یک محقق، آمریکا را به مذاکره با ایران تشویق نماید. با این باور که مذاکره ایران و آمریکا در نهایت به نفع اسرائیل نیز تمام خواهد شد. اما معلوم نیست کدام آمریکا به مذاکره با ایران ترغیب می‌شود؟ شوکان‌های طرفدار بوش یا هواداران قانون اساسی آمریکا؟ تا به حال تجربه عراق نشان داده، آمریکا ۲۰۰۲ نیروهای متعادل با آمریکا را پیش‌نهاد کرد که با آنها همکاری اصلی خود را روی بهره‌ها و دست‌نشانده‌ها استوار نموده است. آیا ترور "حوی" و "محمدتقی حکیم" و انتخابات پس از آن را می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد؟

در جاهایی از مقاله تأکید شده تجربه دموکراسی در هیچ کشوری بدون ارتباط با آمریکا امکان‌پذیر نیست در حالی که در جایی دیگر به سرنگونی دموکراسی اصلی مصدق توسط آمریکا اشاره شده است که برای نمونه می‌توان از سرنگونی دموکراسی های "آرژن" در گوانتالامو، "آلنده" در شیلی و "سوکرنو" در اندونزی و "ساندنیست‌ها" در نیکاراگوئه نیز نام برد. مخالفت با انتخابات فلسطین و بریزدن بر سرخت گیری دموکراسی در خاورمیانه به منظور جلوگیری از حاکمیت جریان‌های ضد امریکایی در کشورهای چون مصر، عربستان، اردن، بحرین و... نیز می‌تواند در راستای همین سیاست‌ها صورت گرفته باشد. دکتر امیراحمدی اصلاحات را با این اعتقاد شکست خورده می‌داند که آنها می‌بایستی برای جلوگیری از شکست رابطه با آمریکا در صدر اولویت‌های خود قرار می‌دادند. در حالی که آقای دکتر "سمن" در مقاله‌ای در "اوس آنجلس تلیمز" به درستی استدلال نموده که در واقع آمریکا با جنگ، اشغال و نظامی‌گری در منطقه قصد تضعیف دموکراسی و اصلاح طلبان ایران را دارد. امیراحمدی اسلام را برای دموکراسی تئود به حساب می‌آورد که در مقابل می‌توان به وضوح اذهان نمود اسلامی که در قانون اساسی ایران، به‌خصوص در مقدمه آن، آمده نه تنها تئود نیست، بلکه می‌تواند راهنمایی برای وفای کلیه دیدگاه‌ها باشد. این در حالی است که در جوامع دموکراتیک غرب، با طی مسیری به طول بیش از ۵۰ سال جنگ سرد، یک قطب‌بندی کادب "با خدا" و "بر خدا" ایجاد و نهادینه شد که راه را بر عقلانیت و دموکراسی واقعی بست. در این مقاله می‌خواهیم که آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به جنگ افغانستان و عراق کشیده شد و پس از آن بود که ایران را یکی از محورهای شرارت نامید، اما در همین ماه‌های اخیر بود که دونالد رامسفیلد اعلام کرد: هدف اولیه از حمله به افغانستان و عراق برخورد با ایران بود. در پایان، امیدواریم که خوانندگان عزیزمان با این مقاله نیز چون گذشته برخورد فعال داشته و دیدگاه‌های خود را به‌منظور نقد و گفت‌وگو از طریق نشریه برایمان ارسال نمایند.

مقدمه نسخه فارسی

متن انگلیسی این مقاله در شماره ۴۲ خبرنامه "شورای آمریکاییان و ایرانیان" منتشر شد. مخاطبان اصلی این مقاله تصمیم‌گیرندگان دولت آمریکا و مردم آن کشور هستند. بنابراین، خوانندگان نسخه فارسی باید این هدف اصلی مقاله را در نظر داشته باشند. با این وجود، مقاله حاضر نقادانه اطلاعات مهم و دقیقی را درباره سیاست جدید آمریکا در برابر ایران ارائه می‌دهد که آگاهی از آنها برای دولت‌مردان جمهوری اسلامی و مردم ایران ضرورت مبرم دارد. این مقاله همچنین برای آنهایی که در جهت توسعه ملی در ایران تلاش می‌کنند نظرات جدیدی را مطرح می‌کند. امیدوارم که نظرات مطرح‌شده موجب بحثی جدی و درکی بهتر از معضلات کشور گشته و به حل آنها در جهت تأمین منافع ملت ایران کمک کند.

برخی ممکن است این‌گونه تصور نمایند که مقاله حاضر دخالت آمریکا در امور داخلی ایران را توجیه می‌نماید. این البته هدف نویسنده نیست و او با هرگونه دخالت آمریکا در امور داخلی ایران مخالفت جدی

داشته و دارد. با این وجود این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که آمریکا هم‌اکنون در امور داخلی ایران دخالت می‌کند و این دخالت جنبه سازندگی ندارد. این مقاله، با برخورد انتقادی خود با این سیاست دخالت‌جویانه غیرمفید آمریکا، سعی دارد مسیر بهتری را به آمریکا برای ایفا کردن یک نقش مثبت نشان دهد. این نوع برخورد با آمریکا از دیدگاه نویسنده مهم است و باید با صلابت هرچه بیشتری به آمریکاییان و ایرانیان منتقل گردد.

واقعیت این است که در رابطه با آمریکا ما ایرانی‌ها به چند گروه تقسیم می‌شویم. یک دسته خواهان دخالت آمریکا در امور داخلی ایران و یاری گرفتن از آن برای تغییر رژیم اسلامی حتی به قیمت یک جنگ علیه ایران می‌باشد. اینان نوکران آمریکا و یا فرصت‌طلبان سیاسی هستند. دسته دیگر کسانی هستند که با هرگونه دخالت آمریکا در ایران، چه مثبت و چه منفی، مخالف هستند. اینان، که می‌شود آنها را دشمنان آمریکا قلمداد کرد، به واقعیت‌های جهان امروز توجه ندارند و از طریق این دشمنی می‌توانند منافع ملی ایران را نیز به خطر بیندازند.

بین نوکران و دشمنان آمریکا، دسته دیگری هم وجود دارد که دیدی واقع‌گرایانه و منطبق با مصالح کشور و شرایط جهان امروز داشته و خواهان مناسبات سالمی با آمریکا است که در چارچوب آن ضمن تأمین منافع ملی ایران، منافع آمریکا و ملل دیگر نیز تأمین گردد. در مقطع کنونی، این واقع‌گرایان ملی، که نویسنده خود را عضوی از آنان می‌داند، به دنبال راهی صلح‌آمیز برای گذار از بحران دو کشور می‌باشند. خوشبختانه تجربه آمریکا با دسته‌های نوکر و دشمن، رهبران آن کشور را بیش از پیش به درک این واقعیت نزدیک می‌کند که بهترین دوست آنها نه یک ایرانی نوکر بلکه یک ایرانی ملی است.

دولت بوش از هنگام روی کار آمدنش در ژانویه ۲۰۰۱ فاقد سیاست مشخصی در برابر ایران بوده است. این دولت در حال بازنگری سیاست بازدارنده به جا مانده از زمان رئیس‌جمهوری سابق بیل کلینتون بوده که واقعه یازدهم سپتامبر پیش آمد. آن‌گاه آمریکا به جنگ در افغانستان و عراق کشیده شد و کشور ایران را جزو "محور شرارت" اعلام کرد. اما با جهانی‌تر شدن ابعاد بحران هسته‌ای ایران، دولت آمریکا توجه خود را بار دیگر روی ایران تمرکز داد. کاندولیزیا رایس، وزیر امور خارجه آمریکا، به همراه دوتن از مقامات بلند پایه این وزارتخانه در ۱۵ فوریه ۲۰۰۶ (۲۷ بهمن ۱۳۸۴) خطوط کلی سیاست جدیدی را در برابر ایران مطرح کردند. خانم رایس ملاحظاتی را در این مورد در نشست با کمیته روابط خارجی مجلس سنا در میان گذاشت و متعاقباً مقامات مزبور رسانه‌ها را در جریان این سیاست جدید قرار دادند.

گفته می‌شود که سیاست جدید آمریکا در برابر ایران با سیاست‌های پیشین آمریکا دو تفاوت عمده دارد: این سیاست میان "رژیم اسلامی" و "مردم ایران" فرق می‌گذارد و بر تغییر (و یا به تعبیری) بر اصلاح ساختاری رژیم و نه رفتار آن، تأکید دارد. به کوتاه سخن، این سیاست تازه سیاستی است مبتنی بر تکیه روی تضاد بین مردم در کل و رژیم در کل و نه تضاد درون نیروهای رژیمی یا بین رژیم و مخالفان سیاسی آن. بنابراین، اساس این سیاست بر تغییر رژیم (یا اصلاح ساختاری آن) به نام مردم ایران است. در سطح عملی، این سیاست بر منزوی ساختن رژیم اسلامی در خارج و بر بی‌ثبات کردن آن در داخل متمرکز است. مبتکران این سیاست انتظار دارند که این فشار دوگانه به سقوط رژیم ایران منجر شود و یا کمتر آن را خف کند، به طوری که این امر مانع دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای شود، امکان آن را به تأخیر اندازد و یا آن‌که شکل‌گیری یک ایران هسته‌ای بی‌خطر را در آینده تضمین کند.

سیاست جدید آمریکا در برابر ایران بخشی از "دیپلماسی دگرگون‌ساز"ی است که خانم رایس به تازگی در دولت بوش در پیش گرفته و تغییری را در رویکرد آمریکا نسبت به ایران از حالت منفعل به حالتی فعال رقم می‌زند. به‌طور مشخص، خانم رایس به اخذ تصمیماتی

مبادرت نموده که برای بازسازی قابلیت آمریکا در برخوردی سازنده با مسائل ایران از مدت‌ها پیش باید گرفته می‌شد. دایرکردن سمت‌هایی برای مأموران آشنا به زبان فارسی پس از سال‌ها که این مهم به فراموشی سپرده شده بود، اقدامی در همین راستا به‌شمار می‌رود و نیز تأسیس "دفتر امور ایران" اقدام دیگری است که فعال‌تر شدن رویکرد دولت آمریکا را نسبت به ایران نشان می‌دهد. می‌توان امیدوار بود که این تحولات به درک ژرف‌بینانه‌تری از ایران و به اتخاذ استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مناسب در برابر مسائل آن کشور منجر گردد.

نگرانی جدی‌ای که وجود دارد این است که دولت بوش در مرحله‌ای به یک راه‌حل نظامی در برخورد با بحران اتمی ایران روی آورد و چنین اقدامی را پیش از به‌کارگیری همه گزینه‌های دیپلماتیک ممکن در دستور کار خود قرار دهد. رئیس‌جمهور آمریکا و تنی چند از مقامات کنگره بارها خاطر نشان کرده‌اند که توسل به زور "آخرین گزینه" است. در همین حال، مقامات سابق و کنونی اسرائیلی از حمله نظامی بی‌درنگ علیه ایران سخن گفته‌اند و این سخنان با تأیید ضمنی معاون رئیس‌جمهوری آمریکا، دیک چنی، همراه بوده است. باره‌ای از این مقامات و برخی از روزنامه‌نگاران شهیر آمریکا حتی "نقشه‌های اسرائیل و آمریکا" را برای این منظور آشکار کرده‌اند. در نوشتارهای پیشین استدلال کرده‌ام که راهی که به شورای امنیت سازمان ملل می‌رود به‌طور منطقی به جنگ خواهد انجامید و این‌که غفلت کنونی ما در برابر آن نتایجی مصیبت‌بار در پی خواهد داشت.



در نوشتار حاضر سیاست جدید دولت آمریکا در برابر ایران را مورد بررسی قرار می‌دهم. این سیاست موضوع ایران را در چشم‌اندازی درازمدت در نظر می‌گیرد و از این جهت می‌تواند با به تعویق افکندن یا خلاصی یافتن از گزینه نظامی فرصتی را برای حل مشکلات ایران و آمریکا ورشد دموکراسی در داخل ایران فراهم سازد. در عین حال، باید به ابهام موضع وزارت امور خارجه آمریکا نیز اشاره کرد که هم بر "تغییر" و هم بر "اصلاح" ساختاری رژیم در ایران دلالت دارد. این ابهام به بحث و جدل‌های بیشتری در زمینه این سیاست دامن خواهد زد که فرصتی است برای موافقان که آن را پیش ببرند و نیز مجالی برای مخالفان تا دیدگاه‌های متفاوت خود را اعلام کنند. اگرچه دولت بوش و طرفداران نومحافظه‌کاران، سیاست جدید را در برابر ایران سیاست درستی تلقی می‌کنند، با این حال صحت آن برای برخی از تحلیل‌گران امور ایران و نیز متحدان آمریکا جای سوال دارد.

در زیر به تشریح این سیاست جدید و ارزیابی انتقادی مفروضات کلیدی و فرانهادهای آن خواهم پرداخت و توضیح خواهم داد که این سیاست در مرحله اجرا با چه مشکلاتی روبرو خواهد شد. همچنین جنبه‌های مثبت و منفی آن را برای هواداران آزادی و دموکراسی در ایران نشان خواهم داد و سعی خواهم کرد چشم‌انداز بدیعی را ارائه دهم که در چارچوب آن آمریکا می‌تواند به اصلاح ساختاری رژیم در ایران یاری

۱۳۸۵
۲۸
۲۰

رساند بی آنکه ناچار باشد خود را به صورت تهدیدی جدی برای بقای جمهوری اسلامی در ایران نشان دهد و یا متهم به دخالت در امور داخلی ایران گردد. در این بحث مبنای نظرات من تجربیات امریکا در گذشته با کشورهای در اروپای شرقی، آسیا، امریکای لاتین و آفریقا است که در آنها گذار [...] به دموکراسی سرانجام صورت گرفته است.

از تغییر رژیم تا اصلاح ساختاری آن

سیاست جدید در برابر ایران پاسخی به رفتارهای "پرخاشگرانه" محمود احمدی نژاد، رئیس جمهور ایران است که یکی از مقامات امریکایی او را "تروریست" خوانده و طرفداران اسرائیل از او به عنوان "هیتلر جدید" نام می برند. چنین اظهار نظری از زبان مقامات امریکایی درباره یکی از "رهبران" جمهوری اسلامی و نه خود جمهوری اسلامی، تاکنون سابقه نداشته است. علت اتخاذ این سیاست، کاهش پافشاری اسرائیل بر حمله فوری و بی درنگ به ایران است و می خواهد با وارد آوردن فشار اضافی بر کشورهای روسیه، چین و اتحادیه اروپا آنها را وادار سازد که در منازعه بر سر مسئله هسته‌ای ایران کماکان طرف امریکا را بگیرند. دیگر این که سیاست جدید می خواهد به مخالفان رژیم چه در داخل و چه در خارج جرأت بخشد که با امید و قدرت بیشتری به رویارویی با آن اقدام کنند. افزون بر این، بر مبنای سیاست جدید، امریکا در نظر دارد که با هدف قراردادن رژیم اسلامی، پشتیبانی مردم ایران را برای رویارویی با جمهوری اسلامی بر سر مسئله تکنولوژی هسته‌ای به دست آورد.

به گفته خانم رایس و همکارانش، این سیاست جدید اجماع بین المللی را بر سر مسئله تهدید هسته‌ای ایران "وسعت" خواهد بخشید و باعث انزوای بیشتر جمهوری اسلامی خواهد شد. اکنون که ایران با تنبیه‌ها و تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل روبه‌روست، یک اجماع گسترده جهانی می تواند "سیاست‌های تهدیدآمیز" ایران را در تمامی جهات و از جمله حمایت از تروریسم و افراطگرایی خشونت‌آمیز و نیز کمبود دموکراسی "در داخل این کشور را زیر سوال برده و مورد هدف قرار دهد. برای رسیدن به این هدف، امریکا بر آن است که متحدان خود در منطقه، از جمله کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، شرکای گروه هشت و ناتو، را به تشکیل جبهه‌های مشترک در مقابل "تهدید" رژیم رادیکال اسلامی در تهران ترغیب نموده تا بیش از پیش متفق القول شوند. در تکمیل چنین اقداماتی، یعنی برای منزوی ساختن ایران در سطح بین المللی و ایجاد یک جنبش ضد حکومتی "وسیع مردمی" در داخل کشور، دولت بوش یک برنامه کمک مالی به مخالفان حکومت تهران را به جریان خواهد انداخت و از "حرکت‌های آزادیخواهانه مردم ایران" فعالانه پشتیبانی خواهد کرد. وزارت کشور از کنگره خواستار شده که کمک مالی برای این منظور از مبلغ سالانه کنونی ۱۰ میلیون دلار به ۸۵ میلیون دلار در سال ۲۰۰۶ و احتمالاً سال

۲۰۰۷ افزایش دهد. برای آن که پرداخت این کمک‌ها به نهادهای ایرانی مشمول تحریم‌های موجود علیه ایران از جانب دولت امریکا نشود، وزارت امور خارجه مجوز پرداخت آنها را از دفتر نظارت بر دارایی‌های خارجی وزارت خزانه‌داری تضمین خواهد کرد.

این کمک مالی برای "تقویت جامعه مدنی" و "ارتقای دموکراسی" در ایران و نیز افزایش بخش برنامه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای و رادیویی و توسعه رادیوهای ماهواره‌ای جدید برای مردم داخل کشور، تسهیل دسترسی جوانان و اهل فن ایرانی به خارج و گسترش ارتباطات برای دیپلماسی عمومی به کار خواهد رفت. گیرندگان این کمک مالی شامل فعالان حقوق بشر، رهبران سندیکاها، کارگری، مخالفان سیاسی، دانشجویان، دانشگاهیان و سازمان‌های غیردولتی (NGO) در داخل و خارج از ایران خواهند بود. هویت گیرندگان کمک به خاطر ترس از تلافی جویی رژیم اسلامی علیه آنها آشکار نخواهد شد. به عبارت دیگر، یک شبکه "زیرزمینی" کمک‌رسانی به این افراد و سازمان‌ها در داخل و خارج از کشور ایجاد خواهد شد.

گیرندگان این کمک مالی قرار است آن را برای ایجاد شبکه‌های پشتیبانی، توسعه دسترسی به اینترنت، تقویت آموزش‌های مدنی و ترویج مشارکت سیاسی به کار گیرند. آن گونه که یکی از مقامات امریکایی می گوید، دولت این کشور امیدوار است از رهگذر این کمک‌ها، پیوند امریکا با مردم ایران "عمیق‌تر" گردد و این مردم جنبش‌های سیاسی همانند "جنبش همستگی" در لهستان در دهه ۱۹۸۰ را در کشور خود پدید آورند. در پاسخ به خبرنگاری از بخش فارسی بی بی سی که پرسیده بود این کمک‌ها کار را بر مخالفان داخلی از آنچه هست سخت‌تر خواهد کرد، این مقام امریکایی جواب داد که مخالفان و کارشناسان ایرانی و غیر ایرانی‌ای که او با آنها مشورت کرده است، جملگی "عکس چنین ادعایی" را ابراز داشته‌اند و معتقدند که این کمک‌ها کار مبارزه آنها با رژیم را آسان‌تر خواهد کرد.

بسیاری از دولتمردان و نمایندگان کنگره، همچنین برخی از دانشگاهیان، کارشناسان سیاسی و ناراضیان ایرانی، چه به صورت گروهی و چه به صورت فردی، هر کدام زمانی در تأیید سیاست "تغییر رژیم" سخن گفته‌اند. نیویورک تایمز از مایکل مک‌فال، استاد علوم سیاسی و مدیر مشترک "پروژه دموکراسی ایران" در موسسه هورور دانشگاه استنفورد، نقل می کند که گفته است: "این ایده بسیار خوبی است."

تنی چند از همکاران ایرانی - امریکایی و امریکایی او در انستیتیوی هورور نیز از مبلغان این سیاست تغییر رژیم هستند. اینان و موافقان دیگر این سیاست بر این باورند که بی ثبات سازی در داخل و همزمان با آن، انزوای بین المللی به سقوط کامل رژیم یا تغییر سیاست‌های آن خواهد انجامید. در عین حال برخی از آنان می خواهند از طریق گفت و گو با

اپوزیسیون، شامل گروه‌های جدایی طلب قومی، ضعیف‌تر از آن است که حتی با پشتیبانی کامل امریکا بتواند رژیم را سرنگون سازد

نخستین بار که با آقای خاتمی در نیویورک در سال ۱۹۹۸ دیداری داشتم، در خلوت به او گفتم که جنبش اصلاحات در ایران شکست خواهد خورد، مگر آن که عادی سازی روابط با امریکا را در صدر اولویت‌های خود قرار دهد. می دانم که محمد خاتمی برای این مهم تا حدی کوشید اما نتوانست آن را تحقق بخشد

حکومت اسلامی این سیاست را پیش ببرند و این طور فرض می‌کنند که جمهوری اسلامی در جهت سرنگونی خود با آمریکا مذاکره خواهد کرد! در حالی که سیاست جدید پیشنهاد می‌کنند که دولت [آمریکا] باید خود را برای تغییر رژیم [ایران] به عنوان گزینه مطلوب آماده کند، یکی از مقامات در نشستی خبری عنوان می‌کند که اصلاح رژیم به عنوان یک گزینه به حال خود باقی است. در پاسخ به این پرسش که آیا سیاست جدید دقیقاً تغییر رژیم در ایران را در نظر دارد، یکی دیگر از مقامات امریکایی می‌گوید که ما هنوز "امیدواریم که سیاست‌های دولت ایران تغییر کند." همین نظر را یکی دیگر از مقامات به هنگام اعلام تأسیس دفتر جدیدی برای امور ایران ابراز می‌کند. سایت خبری سی.ان.ان. از قول این مقام امریکایی نقل می‌کند که گفته است دفتر مذکور به منظور "تغییر در سیاست‌های ایران" دایر شده است. با این وجود، باید تأکید داشت که تکیه اصلی سیاست جدید روی تغییر رژیم است.

واقع این است که واشنگتن، که در مصاف با تهران بر سر مسئله هسته‌ای بسر می‌برد، هوشمندانه جایی را برای اصلاح رژیم باز گذاشته است، چرا که گزینه تغییر رژیم شانس واقعی ندارد. مردم ایران، کشورهای مسلمان همسایه و متحدان آمریکا از این گزینه پشتیبانی نمی‌کنند. تحریم‌های هوشمند، حتی اگر آماج آنها متوجه رهبران رژیم باشد، شکست خواهد خورد. جمهوری اسلامی [.... پدیدهای است] که با ایران زمان شاه و عراق زمان صدام شباهتی ندارد. کودتای نظامی در این کشور، با توجه به این که نظامیان [....] هم اکنون در رأس قدرت قرار دارند، غیر ممکن به نظر می‌رسد. آمریکا با حمله یا اشغال نظامی، می‌تواند ایران را ویران کند، اما نمی‌تواند تهران را فتح نماید و سرانجام، اپوزیسیون، شامل گروه‌های جدایی طلب قومی، ضعیف‌تر از آن است که حتی با پشتیبانی کامل آمریکا بتواند رژیم را سرنگون سازد.

با اشاره به تجربه شکست خورده جنبش اصلاحات به رهبری رئیس جمهوری پیشین محمد خاتمی (۱۹۹۷-۲۰۰۵)، طرفداران تغییر رژیم استدلال می‌کنند که گزینه اصلاح رژیم ممکن نخواهد بود، به این دلیل که وجود مانعی به نام قانون اساسی رژیم راه را بر هرگونه تغییر واقعی نظام از پیش بسته است. اما همان تجربه اصلاحات نشان می‌دهد که حتی پیش از آن که جنبش اصلاحات به دیوار قانون اساسی برخورد کند، راه اشتباهی را در پیش گرفته بود. نخستین بار که با آقای خاتمی در نیویورک در سال ۱۹۹۸ دیداری داشتم، در خلوت به او گفتم که جنبش اصلاحات در ایران شکست خواهد خورد، مگر آن که عادی سازی روابط با آمریکا را در صدر اولویت‌های خود قرار دهد. می‌دانم که محمد خاتمی برای این مهم تا حدی کوشید اما نتوانست آن را تحقق بخشد.

این نخستین اشتباه مهلک جنبش اصلاحات بود. در اولویت قرار ندادن انتخابات آزاد و غفلت از تلاش در راه برگزاری آن دومین

اشتباه مهلک جنبش بود. در برابر، اصلاح طلبان با قهرمان بازی سعی کردند اهداف خود را به گونه‌ای انحصار طلبانه پیش ببرند. اگر آنان مردم را برای عادی سازی مناسبات خارجی و انتخابات آزاد بسیج کرده بودند، بی شک شانس جنبش برای مرفقیبت به نحو چشمگیری فزونی می‌یافت. اصلاح طلبان در محدودهای تنگ فقط روی اصلاحات سیاسی به عنوان یک استراتژی تمرکز کردند که فقط بخش کوچکی از طبقه متوسط از آن پشتیبانی می‌کرد. در نهایت این که، جنبش برخوردی ایدئولوژیک با اصلاحات داشت و از این واقعیت غافل بود که ایران و مسائل آن به برخوردی با سمت و سوی عملگرا نیاز دارد. نتیجه آن شد که پروژه اصلاحات، پیوند خود را با مردم از دست داد، مردمی که پیش از هر چیز در آرزوی بهبود وضعیت اقتصادی خود بودند.

از مفروضات غلط تا تحلیل‌های میوب

سیاست جدید آمریکا مبتنی بر تغییر یا اصلاح ساختاری رژیم بر دو فرض استوار است. نخست این که، ایران را نمی‌توان از رسیدن به بمب اتمی باز داشت مگر از طریق زور نظامی. فرض دیگر آن است که یک ایران سکولار و دموکراتیک با توان هسته‌ای، از ایرانی اسلامی و رادیکال با توان هسته‌ای، کمتر خطرناک خواهد بود. چهره‌های کلیدی که چنین استدلال می‌کنند وابسته به وزارت دفاع و دفتر دیک چنی معاون رئیس جمهور هستند. بنا به گزارشی در نیویورک تایمز به تاریخ ۱۶ فوریه، آنها "به ایران مجهز به سلاح اتمی رضایت داده‌اند و استدلالشان این است که بهترین راه رویارویی با مسئله یک ایران هسته‌ای، گشودن راه دموکراسی و اصلاح به روی آن کشور است." به عبارت دیگر، آمریکا همزمان دو سیاست متضاد را پیش می‌برد؛ از یک سو می‌خواهد حکومت اسلامی را مجبور کند که غنی سازی اورانیوم را به طور کامل متوقف کند و از سوی دیگر درصدد نابودی حکومت تهران است.

اصلاح طلبان در محدوده‌ای تنگ فقط روی اصلاحات سیاسی به عنوان یک استراتژی تمرکز کردند که فقط بخش کوچکی از طبقه متوسط از آن پشتیبانی می‌کرد. در نهایت این که، جنبش برخوردی ایدئولوژیک با اصلاحات داشت و از این واقعیت غافل بود که ایران و مسائل آن به برخوردی با سمت و سوی عملگرا نیاز دارد. نتیجه آن شد که پروژه اصلاحات، پیوند خود را با مردم از دست داد، مردمی که پیش از هر چیز در آرزوی بهبود وضعیت اقتصادی خود بودند

اما هر دو فرض پیش گفته بالا نادرست‌اند. گزارش‌های امنیتی موجود و از جمله گزارش‌های سازمان‌های جاسوسی خود آمریکا، حاکی از آن است که دستیابی ایران به جنگ افزار اتمی تا کمتر از هشت سال دیگر ممکن نیست، چرا که، ایران حتی در زمینه غنی سازی با مشکلات جدی تکنیکی، حقوقی و سیاسی روبه‌روست. برای نمونه، ایران فاقد تکنولوژی لازم در زمینه شیمی، فیزیک و مهندسی برای تولید UF6 خالص است و نباید ادعای اخیر رهبران حکومت را برای حل کامل این مشکل جدی تلقی کرد. انزوای بین‌المللی ایران، که انتظار می‌رود به واقعیت پیوندد، دستیابی این کشور را به تکنولوژی و تجهیزات لازم برای تولید سوخت هسته‌ای با مشکلات حتی بیشتری روبه‌رو خواهد ساخت. نظر اسرائیلی‌ها که ایران تا کمتر از یک سال دیگر به "نقطه غیر قابل برگشت" برای دستیابی به فناوری بمب سازی می‌رسد را محافل مهم علمی و

تکنولوژیکی قبول ندارند.

گذشته از این، تجربه دنیا با کشورهای موجود با توان هسته‌ای این ادعا را تأیید نمی‌کند که یک ایران با توان هسته‌ای در صورت دیکتاتور بودن بیشتر خطرناک خواهد بود تا یک ایران دموکراتیک با توان هسته‌ای. شوروی سابق - روسیه کنونی - چین و پاکستان مصداق‌های کشورهای سکولار، کمونیست،

اسلامی و دیکتاتوری با توان هسته‌ای هستند که هرگز بمب‌های خود را به کار نبرده‌اند. از اتفاق، تنها کشوری که تاکنون مبادرت به استفاده از چنین سلاحی کرده دموکراتیک‌ترین کشور موجود یعنی خود امریکاست. نه ایرانی دموکراتیک با توان هسته‌ای از ایرانی خودکامه با توان هسته‌ای کمتر خطرناک است و نه ایرانی خودکامه با توان هسته‌ای، از ایرانی دموکراتیک با توان هسته‌ای بیشتر خطرناک است.

سیاست امریکایی تغییر یا اصلاح ساختاری رژیم ایران، که در حال حاضر به‌طور جدی مطرح است، همچنین به لحاظ تکیه امریکا روی "جنگ با تروریسم" توجیه می‌شود که به‌گونه‌ای فزاینده بر مفهوم گسترده‌ای از اسلام رادیکال تمرکز پیدا کرده است. رئیس‌جمهور امریکا "اسلام رادیکال" را به‌عنوان دشمن شماره یک امریکا قلمداد کرده است که بی‌شبهت به کمونیسم در خلال جنگ سرد نیست. این خطر را پیش از این القاعده "بی‌سرزمین" و اسامه بن لادن آواره بازتاب می‌داد و اکنون نوبت به جمهوری اسلامی و رئیس‌جمهور بنیادگرای آن، محمود احمدی‌نژاد رسیده است. به عبارت دیگر، دولت ایدئولوژیک بوش مقابله خود با دولت مذهبی (تئوکراتیک) جمهوری اسلامی را یک مبارزه ایدئولوژیک و ضدتروریستی می‌بیند.

هر ناظر عاقلی تفاوت میان یک گروه رادیکال اسلامی بی‌سرزمین و آدم‌کش و ملتی تاریخی و صلح‌دوست، که اسلام رادیکال در حال حاضر بخش اجرایی دولت آن در بد قدرت دارد، را درک می‌نماید. تفاوت بین اسلام شیعه و اسلام وهابیت نیز بسیار فاحش است! مهم‌تر از اینها، تا زمانی که ایران قرار است به بمب اتمی دست یابد، این کشور سه دوره انتخابات ریاست جمهوری را پشت سر گذاشته است و حتی سرسخت‌ترین دشمنان تهران اذعان می‌کنند که ملت ایران در حال فاصله گرفتن از اسلام رادیکال است. انتخابات ریاست جمهوری اخیر بیشتر یک انحراف از خواست عمومی ملت را نشان می‌دهد تا واقع‌های عادی در راستای آن خواست. گذشته از این، انتخابات اخیر نه بر سر بمب، که بین نان و آزادی بود.

ایران طی قرن‌های متمادی، حکومت‌های خودکامه فراوانی را تحمل کرده است و در دو دهه سال گذشته [...] این کشور هیچ‌گاه آغازگر درگیری منطقه‌ای نبوده است. تنها کشور موجود در منطقه که ایران نسبت به آن برخوردی خصمانه دارد اسرائیل است، اما چنان‌که تاریخ این سال‌ها نشان می‌دهد، بیشترین خشمی که ایران نسبت به اسرائیل ابراز می‌کند در حد بلاغیات سیاسی است و در پاسخ به بلاغیات اسرائیل و یا برای مصرف داخلی است. تصادفاً، ایرانی با توان هسته‌ای در صورتی که حکومت اقتدارگرا داشته باشد، بیشتر خویشتن‌دار خواهد بود. ترس از سقوط رژیم و در نتیجه خطر افتادن مواد هسته‌ای به دست تروریست‌ها

نظر اسرائیلی‌ها که ایران تا کمتر از یک سال دیگر به "تقطه غیرقابل برگشت" برای دستیابی به فناوری بمب‌سازی می‌رسد را محافل مهم علمی و تکنولوژیکی قبول ندارند

موضوعی است که بیش از آنچه باید درباره آن بزرگ‌نمایی شده است، مخصوصاً که این تروریست‌ها عمدتاً از دشمنان اصلی جمهوری اسلامی نیز هستند.

با این حال و با در نظر گرفتن وضعیت عراق و وضعیت آسیب‌پذیر منطقه نفت‌خیز خلیج فارس، واشنگتن به درستی متقاعد شده است که در مورد رفتارهای جمهوری اسلامی

باید مراقب بماند و به استقرار دموکراسی و حقوق بشر در ایران یاری رساند. اما برای آن‌که تأثیر مثبتی روی رفتارها بگذارد و کمک آن قابل قبول باشد، هرگونه اقدامی از سوی امریکا در این زمینه‌ها باید منطبق با قوانین بین‌المللی و منشور سازمان ملل متحد باشد که دخالت در امور داخلی کشورهای عضو را مجاز نمی‌داند، مگر آنها صلح جهانی و هستی اتباع خود را به خطر انداخته باشند. واشنگتن همچنین باید این واقعیت را در نظر داشته باشد که ایرانیان مردمی غیرتمند و وطن‌پرست هستند و تجاوز به حاکمیت ملی خود را بر نمی‌تابند. از این مهم‌تر، یک حرکت اشتباه از سوی امریکا، ایرانیان را که امروز جزء نادرترین مردمان دنیای دوستدار امریکا هستند، به دشمنان آن تبدیل خواهد کرد.

فراخوان دولت بوش برای "دموکراسی و اصلاحات" در ایران تحول پسندیده‌ای است از آن جهت که در صدد برطرف ساختن کمبود عمده‌ای است که در سیاست‌های پیشین امریکا در برابر ایران مشهود بود و آن این‌که، امریکا هیچ چشم‌اندازی از یک ایران مطلوب در سیاست‌گذاری‌های خود نداشت. سیاست جدید، ایران مطلوب را یک ایران دموکراتیک همخوان با سیاست‌ها و منافع امریکا می‌بیند. با این همه، این سیاست جدید تاکنون به مسئله بزرگ‌تر و مهم‌تر چگونگی تحقق بخشیدن به تغییرات دموکراتیک در ایران پاسخ درخور و شایسته‌ای نداده است و از آنجا که بر مبنای فرض‌های نادرستی تدوین شده، می‌تواند در اجرا برای روابط ایران و امریکا فاجعه‌بار باشد. در زیر، عمده‌ترین این فرضیات بازگو و نقد می‌شوند تا امریکا در مسیری درست در ارتباط با روند توسعه و دموکراسی در ایران قرار بگیرد.

سیاست جدید امریکا در برابر ایران چنین فرض می‌کند که ایران را می‌توان به‌گونه‌ای موثر منزوی ساخت؛ رژیم اسلامی پایگاه اندکی در میان مردم دارد؛ اصلاحات در ایران در اثر نبودن منابع مالی و اطلاعات، دچار رکود شده است؛ جامعه ایران آماده پذیرش دموکراسی است و دموکراسی در صدر اولویت‌های بسیاری از ایرانیان قرار دارد و ایران می‌تواند بدون داشتن روابط با امریکا مرحله گذار به دموکراسی را طی کند. این سیاست همچنین بر مبنای مدلی از تحولات سیاسی در اروپای شرقی و در دوران جنگ سرد شکل گرفته است. بر مبنای این مدل، سیاست مذکور فرض را بر آن گذاشته که به صرف جدا کردن مردم از رژیم، جمعیت مایوس به پشتیبانی از فرآیندهای امریکا برخیزد و خلاصت و بالاخره، سیاست جدید بر این فرض مبتنی است که رژیم اسلامی زبان زور را بهتر از زبان دیپلماسی می‌فهمد و به آن پاسخ می‌دهد.

این فرض که می‌توان ایران را به‌طور موثر منزوی ساخت بی‌اساس است. پانزده کشور با ایران مرز مشترک آبی و زمینی دارند. کشور ایران از دیرباز با بسیاری از همسایگانش پیوندهای فرهنگی و اقتصادی داشته

است. ایران با داشتن ۹ درصد منابع نفتی دنیا و ۱۱ درصد منابع گازی یکی از غنی ترین ذخایر انرژی جهان را در خود دارد. موقعیت ژئوپولیتیک در ترکیب با جمیت هفتاد میلیاردی، بازار وسیع و میراث غنی فرهنگی و تاریخی کهنسال به این کشور در میان همسایگانش نقشی محوری داده است. این امتیازات همراه با امتیازات دیگر تلاش برای انزوای این کشور را بی ثمر و یا مشکل رو به رو خواهد ساخت. در واقع، بحران هسته‌ای کنونی محصول تلاش‌های امریکا در گذشته برای به انزوای کشاندن ایران بوده است. در مقابل به این تحریم‌ها بود که تهران برای ساختن تأسیسات هسته‌ای خود به معاملات پنهانی در بازارهای سیاه روی آورد.

فرض امریکا درباره پایگاه غیرمردمی رژیم تهران نیز عمدتاً نادرست است. از آنجا که مشغله عمده سیاست جدید امریکارئیس جمهور ایران احمدی نژاد است و برای برکناری او طراحی شده، بر پایگاه محدود او در میان مردم، مخصوصاً روشنفکران، انگشت می‌گذارد و تمایلات و پیش‌زمینه‌های نظامی-امنیتی حامیان او را در نظر نمی‌گیرد. تفاوت سیاسی آقای احمدی نژاد با رقبایش در رژیم اسلامی را نیز این سیاست به اشتباه تا حد یک آنتاگونیسم (تخاصم) جناحی ارتقا داده است. متأسفانه پاره‌ای اصلاح‌گرایان و عمل‌گرایان مایوس داخل رژیم به این تصور اشتباه دامن زده‌اند. سیاستی که نظام را در تمامیت آن تهدید می‌کند نمی‌تواند انتظار پشتیبانی عملی از جناح‌های اسلامی رقیب علیه رئیس جمهور منتخب رژیم را داشته باشد.

سیاست جدید همچنین گستره پایگاه رژیم اسلامی، مخصوصاً در بین لایه‌های اجتماعی فقیر، زحمتکش و مذهبی را در نظر نمی‌گیرد. با آن‌که حتی مهم‌ترین شخصیت‌ها و گروه‌های طرفدار دموکراسی تحریم انتخابات ریاست جمهوری را در ماه ژوئن خواستار شده بودند و رئیس جمهور بوش از این برخورد پشتیبانی کرد و با این‌که کاندیداهای ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان دستچین و تأیید شده بودند، با این حال، ۶۰ درصد از حائزان شرایط رأی دادن به پای صندوق‌ها رفتند. از ۴۰ درصد باقی مانده، ۲۰ درصد کسانی بوده‌اند که معمولاً در انتخابات شرکت نمی‌کردند. تحریم‌کنندگان انتخابات نه تنها بهره‌ای از تحریم خود نگرفتند، بلکه باعث شد که آقای احمدی نژاد تنها با ۱۴ درصد آرا داده شده به دور دوم راه یابد و رئیس جمهور بشود. به عبارت دیگر، آقای احمدی نژاد محصول تحریم انتخابات است.

این فرض که اصلاحات سیاسی به دلیل کمبود منابع مالی اصلاح‌طلبان به شکست کشیده شد هم با واقعیت انطباق ندارد. درصد بالایی از ایرانیان به لحاظ مالی در مضیقه و محرومیت بسر می‌برند. طرفداران دموکراسی و فعالان حقوق بشر مخالف رژیم را نیز باید از زمره همین اکثریت به حساب آورد. با این حال، هیچ‌گونه کمک مالی به هر میزان قادر

نیست آنها را به صورت یک بدیل سیاسی معتبر در آینده قابل پیش‌بینی در آورد. در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، برابر گزارش‌های تأیید نشده، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور پیشین رقمی بالغ بر پنجاه میلیون دلار خرج کرد، اما سرانجام در برابر نامزد کم و بیش ناشناخته‌ای همچون محمود احمدی نژاد شکست [۰۰۰] را متحمل شد. مشکل نیروهای هوادار دموکراسی در ایران نه از ناتوانی مالی آنها، که از ناتوانی آنها در درک خواست واقعی اکثریت مردم و نداشتن ارتباط با بخش وسیع‌تری از جامعه نشأت می‌گیرد.

نبود اطلاعات کافی نیز نقش مهمی در عدم توفیق نیروهای طرفدار دموکراسی در ایران نداشته است. اطلاعات در یک کارزار سیاسی نقشی کلیدی دارد. اما برخلاف شوروی سابق و اقمارش در اروپای شرقی، مشکل می‌توان ایران را جامعه‌ای محروم از اطلاعات به حساب آورد. با وجود اقدامات بازدارنده رژیم، صدها ایستگاه رادیویی و تلویزیونی به سوی ایران برنامه پخش می‌کنند، هزاره‌ها گروه "آی-میل" وجود دارد، تعداد وبلاگ‌ها و رسانه‌های اینترنتی در حال فعالیت، بسیار زیاد هستند و صدها روزنامه و مجله در سطح ملی و محلی در داخل ایران به چاپ می‌رسند. از میان ایستگاه‌های رادیو تلویزیونی باید به رادیوهای فارسی صدای امریکا، فردا، بی‌بی‌سی، اس‌زاییل، فرانسه، آلمان و استرالیا اشاره کرد و همچنین به تلویزیون‌های ماهواره‌ای فارسی مخالف رژیم که در لوس آنجلس، واشنگتن دی‌سی و در خارج از امریکا فعالیت دارند.

برخلاف آنچه تدوین‌کنندگان سیاست جدید امریکا فکر می‌کنند، مسئله ایرانیان در این زمینه عمدتاً کمیت اطلاعات نیست، بلکه هدف و کیفیت اطلاعات است. بسیاری از مخاطبان ایرانی که نسبت به برنامه‌های رادیوها و تلویزیون‌های دولتی در ایران دچار شک و تردید شده‌اند، برای دریافت خبر و تحلیل سیاسی به منابع خارجی روی می‌آورند. اما این عده از دریافت آنچه می‌بینند و می‌شنوند به‌طور فزاینده‌ای سرخورده شده‌اند. این سرخوردگی بیشتر از تلویزیون‌های ماهواره‌ای مستقر در امریکا است که اغلب همان فرهنگ و بدیل‌های سیاسی منسوخ‌ی را ترویج می‌دهد که ملت ایران را به این روز سیاه نشانده است. مردم ایران چشم به راه رسانه‌های مستقلی هستند که فرهنگ سیاسی مدرنی را از اشاعه و آموزش دهند و درک ژرف‌تری را از مسائل و بدیل‌های سیاسی برای آنها میسر سازند.

این فرض هم که دموکراسی برترین اولویت مردم ایران امروز است و جامعه ایران آماده پذیرش یک دولت دموکراتیک می‌باشد نیز کاملاً درست نمی‌نماید. جامعه ایران امروز سخت دچار چندلایگی است. اکثریتی مطلق در فقر بسر می‌برد و برای برآوردن نیازهای اولیه خود همچون غذا، شغل، خانه و مسکن، آموزش و خدمات بهداشتی در تلاش است. در انتخاب

تجربه دنیا با کشورهای موجود با توان هسته‌ای این ادعا را تأیید نمی‌کند که یک ایران با توان هسته‌ای در صورت دیکتاتور بودن بیشتر خطرناک خواهد بود تا یک ایران دموکراتیک با توان هسته‌ای. شوروی سابق - روسیه کنونی - چین و پاکستان مصداق‌های کشورهای سکولار، کمونیست، اسلامی و دیکتاتوری با توان هسته‌ای هستند که هرگز بمب‌های خود را به کار نبرده‌اند. از اتفاق، تنها کشوری که تاکنون مبادرت به استفاده از چنین سلاحی کرده دموکراتیک‌ترین کشور موجود یعنی خود امریکاست

شگفتی آور محمود احمدی نژاد که تأمین عدالت اجتماعی و مبارزه با فساد را اساس مبارزه خود قرار داده بود، این اکثریت محروم نقشی اساسی داشت. تنها شمار اندکی از این اکثریت می‌بایست به دکتر مصطفی معین رأی داده باشد که طرفدار دموکراسی و حقوق بشر بود و در دور اول به مقام چهارم رسید. گروه اجتماعی مذکور را بدون توجه به نیازهای فوری و ابتدایی آن و به صرف راه انداختن یک کارزار دموکراسی نمی‌توان بسیج کرد.

طبقه بالایی جامعه ایران هم که بخش کوچک اما پر قدرتی را تشکیل می‌دهد، به دو جناح اصلی تقسیم می‌شود. بسیاری از جناح بازگانان، مخصوصاً بخش سنتی آنها در بازار، از رژیم حمایت می‌کنند و رابطه کاری مطلوبی را با دولت برقرار کرده‌اند. آنها از طریق همکاری با [...] نخبگان حاکم، بعضی روحانیون قدرتمند و بازاری‌های وابسته به دولت، از تحریم‌های آمریکا سود برده‌اند. در مقابل، بخش مدرن و صنعتی این طبقه، بیشتر از سیاست‌بازدارنده آمریکا متضرر شده است و چون وابستگی آن به دولت هم کم است، در وضعیت خطیری به سر برده و می‌برد. این بخش سرمایه‌دار از رویکرد طرفدار دموکراسی در سیاست آمریکا پشتیبانی نمی‌کند، مگر آن‌که این سیاست مشکلات مشخص آن را مدنظر داشته

باشد و موجبات ادغام اقتصاد ایران در نظام سرمایه‌داری جهانی، امنیت اجتماعی و ثبات سیاسی را در داخل فراهم سازد.

با آنچه گفته شد تنها طبقه متوسط باقی می‌ماند که امید بزرگ دموکراسی در ایران است. اما این گروه اجتماعی نیز با مسائلی جدی دست به‌گریبان است. افراد این طبقه به جناح‌های متعددی تقسیم شده‌اند و تنها بخشی از آنها با یکدیگر نقاط مشترکی دارند. اصلاح‌گرایان، چپ‌ها، راست‌ها، مدرن‌گرایان، سنت‌گرایان، سکولارها، بنیادگرایان، بومی‌گرایان، ملی‌گرایان و سلطنت‌طلبان طیف‌های گسترده‌گرایش‌های سیاسی را در این طبقه شکل می‌دهند. افراد این طبقه همچنین بر حسب مناسباتشان با رژیم و یا نظام سیاسی مورد علاقه‌شان از نوع اسلامی گرفته تا جمهوری و پادشاهی با یکدیگر تفاوت دارند. جای تعجب نیست که در حال حاضر این گرایش‌ها نمی‌توانند به یک همزیستی سیاسی دست یابند و متأسفانه هیچ نشانه‌ای از امکان یک اتحاد در میان آنها در آینده نزدیک نیز به چشم نمی‌خورد.

در حالی که بسیاری از افراد طبقه متوسط مدافعان همیشگی لیبرال دموکراسی هستند، در تعهد عملی آنها نسبت به بازار آزاد، اصلاحات و حقوق بشر جای شک است. از آن بدتر، این دسته بیشتر و بیشتر نسبت به عدالت اجتماعی، یعنی سنگ بنای سیاست ایران از قرن ۱۹ تاکنون، بی‌تفاوت شده‌اند. در واقع افراد این طبقه، با وجود داشتن نظرات و عقاید



هر ناظر عاقلی تفاوت میان یک گروه رادیکال اسلامی بی‌سرزمین و آدم‌کش و ملت‌تاریخی و صلح‌دوست، که اسلام رادیکال در حال حاضر بخش اجرایی دولت آن در ید قدرت دارد، را درک می‌نماید. تفاوت بین اسلام شیعه و اسلام وهابیت نیز بسیار فاحش است!

گوناگون، از یک ایدئولوژی وحدت‌بخش بی‌بهره‌اند. همچنین به علت حسادت حقیرانه و رقابت‌های شخصی در سلسله مراتب و دسته‌بندی‌ها، طبقات متوسط با مشکل جدی فقدان رهبری روبه‌رو هستند. درک بخشی از این مشکل رهبری بود که دولت بوش را بعد از سال‌ها تلاش برای پیدا کردن یک "چلبی" ایرانی، متقاعد کرده است که در چارچوب سیاست جدید خود به دنبال برپایی یک جنبش فراگیر در ایران برود و نه به دنبال رهبری‌سازی از طرفداران احتمالی خود.

چهار عامل اساسی دیگر کوشش "آزادیخواهانه" آمریکا را به نام طبقه متوسط ایران دچار مشکل می‌سازد. نخست این‌که، اکثریت اصلاح‌گرایان درون حکومت در برابر کوشش‌های مشکوک آمریکا در این زمینه و برای حفظ خود در عمل به سایه محافظه‌کاران در قدرت می‌خزند؛ دوم این‌که بسیاری از افراد سکولار طبقه متوسط رادیکال‌های همیشگی هستند و تعهد آنها به آمریکا در نهایت فرصت‌طلبانه است؛ سوم این‌که طبقه متوسط به‌هنگام در دست داشتن قدرت در برخورد با موضوعاتی مثل رشد اقتصادی و مدیریت، تهیه و تدارک نیازهای اولیه و امنیت ملی از خود توانمندی نشان نداده است و چهارم این‌که طبقه متوسط در ایران بیش از دیگر طبقات اجتماعی

آن تابعی از وضعیت اقتصادی - سیاسی دولت رانت‌خوار است و این وابستگی شدید به دولت، طبقه متوسط ایران را دائماً در وضعیت ناپایدار اجتماعی قرار می‌دهد.

تحلیل بالا از نیروهای اجتماعی مختلف نشان می‌دهد که چیزی به نام "مردم ایران" وجود ندارد که به پا خیزد و از مبارزه آمریکا علیه رژیم اسلامی حمایت کند و این در حالی است که ایرانیان زیادی مخالف نظام می‌باشند. واقعیت این است که ایرانی‌ها به شدت لایه‌لایه و پراکنده هستند و دارای نیازهای اجتماعی گوناگون می‌باشند. دموکراسی نیاز تنها یک بخش از این جامعه بزرگ است. ممکن است یک گروه اجتماعی کوچک حتی از حمله آمریکا به ایران هم پشتیبانی کند، اما یک اکثریت مطلق حتی از سیاست آزادیخواهانه آمریکا نیز حمایت نخواهد کرد، چرا که این سیاست پاسخگویی نیازهای اجتماعی - اقتصادی آنها نیست و نیز به این علت که ایرانیان پیوسته مخالف دخالت خارجی در کشور خود بوده‌اند و تجربه نشان داده است که چنین دخالت‌هایی مقاومت‌های ملی - فرهنگی به وجود آورده و خواهد آورد.

تصادفاً در تنها مواردی که می‌توان از "مردم ایران" در ارتباط با آمریکا صحبت کرد، آن مورد عملکرد تحقیرآمیز و خسارت‌بار آمریکا علیه مردم ایران است. در تأیید این گفته می‌توان تحریم‌های اقتصادی و بخصوص امتناع دولت آمریکا از فروش قطعات یدکی هواپیماهای مسافربری را

شاهد آورد. سیاست تحریم هیچ حاصلی جز فقر و خسارات جانی برای ایرانیان به بار نیاورده است و همه طبقات اجتماعی، به جز یک تعداد دولتی منتفد و تاجر فاسد، از آن صدمه دیده‌اند یا مثلاً مورد انگشت‌نگاری و تفتیش بدنی ایرانیان را در جایگاه‌های کنترل و ویزا در نظر بگیرد. ایرانیان بیش از هر ملت دیگری مظنون به عملیات تروریستی هستند و این در حالی است که حتی یک نفر ایرانی تاکنون در هیچ عملیات تروریستی علیه امریکا شرکت نداشته است.

اگر دولت بوش خواهان آن است که برای هدف گرفتن رژیم، مردم ایران از آن حمایت کنند، باید قدم‌های مشخصی به سود آنها بردارد. برداشتن تحریم از روی قطعات یدکی هواپیماهای مسافربری، لغو مقررات مربوط به انگشت‌نگاری و بازجویی بدنی، اقدامات موثری در این زمینه هستند از آن موثرتر، گسترش فعالیت‌های دفتر حافظ منافع امریکا در سفارت سوئیس در تهران است. دادن اجازه صدور ویزا به این دفتر، برای شروع در موارد انسانی، فرهنگی و دیپلماتیک، اقدامی مهم خواهد بود. امریکا هرگز به‌طور جدی این گزینه را در نظر نگرفته است و اگر برای این منظور درخواستی را به حکومت ایران ارائه دهد، تهران با مشکلی جدی در رد این درخواست روبرو خواهد شد. مردم ایران از این گسترش مناسبات، پشتیبانی می‌کنند و ایران خود یک دفتر منابع عظیم در سفارت پاکستان در واشنگتن دارد.

این فرض هم که رژیم اسلامی به زور بهتر از دیپلماسی پاسخ می‌دهد اشتباه است. این فرض بر رفتار ایران در جریان جنگ با عراق و بحران گروگان‌های امریکایی در تهران مبتنی است. در هر دو مورد رژیم اسلامی به زبان دیپلماسی پاسخی نداد تا آن‌که زبان فشار و زور به میان آمد. اما این تحلیل تغییری بنیادین را در بافت سیاسی - اجتماعی رژیم در نظر نمی‌گیرد. زمانی روحانیون در قدرت کامل بودند و از حدود اختیارات و قدرت خود خبر داشتند. امروز، بسیاری از عناصر مسلمان رادیکال غیر روحانی بر سر کارند که اغلب خاستگاه آنها از لایه‌های فرودست جامعه است و نیز دارای سوابق نظامی امنیتی هستند. اینها معمولاً در مقابل زور مقاومت می‌کنند، چراکه حدود قدرت خود را نمی‌دانند، از شهادت استقبال می‌کنند و آموزش و پرورش آنها نیز [...].

با این حال، اشتباه‌ترین فرض سیاست جدید این است که تصور می‌کند می‌شود در غیاب عادی‌سازی مناسبات ایران و امریکا، موجبات تغییرات دموکراتیک را در ایران فراهم کرد و این واقعیت را نادیده می‌گیرد

که بزرگ‌ترین مانع بر سر راه تغییرات دموکراتیک در ایران فقدان روابط عادی با امریکا است. تجربه در امریکای لاتین، آسیا، آفریقا و اروپای شرقی نشان می‌دهد که دیکتاتوری‌ها هرگز در غیاب پیوندهای دیپلماتیک با امریکا به سوی دموکراسی تغییر جهت نداده‌اند. البته داشتن پیوندهای دیپلماتیک با امریکا به معنای رفتن خودکار دیکتاتورها به سوی دموکراسی نبوده و نیست. مثلاً ارتباط دیپلماتیک امریکا با مصر و عربستان سعودی به تغییرات دموکراتیک در وضعیت داخلی آنها نینجامیده است. اما در این

هم شکی نیست که در غیاب ارتباط با امریکا هیچ کشوری نتوانسته است به دموکراسی گذار بکند چرا که هم امریکا، که خود را مظهر دموکراسی می‌داند، اجازه چنین گذاری را نمی‌دهد و هم دیکتاتورها از دشمنی با امریکا علیه نیروهای دموکرات استفاده می‌برند. بنابراین، می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که پیوند دیپلماتیک با امریکا شرط لازم اما نه کافی برای رسیدن به دموکراسی است.

ایران از این قاعده مستثنا نخواهد بود، حتی اگر از نیروهای دموکراسی خواه فراوانی هم برخوردار باشد. تجربه ایرانیان در ۲۶ سال گذشته شاهدی بر این مدعا است. در واقع عمده‌ترین عامل به شکست کشاندن اصلاحات در ایران مشکل رابطه با امریکا بود. در آینده نیز، در نبود پیوند دیپلماتیک با امریکا، ایران برای امریکا یک کوبا، یک کره شمالی یا عراق دیگری خواهد شد و یا آن‌که انقلاب خشونت‌بار دیگری را تجربه خواهد کرد که هیچ نیروی قادر به کنترل آن نخواهد بود. با توجه به آرایش سیاسی، اجتماعی و قومی کشور، در غیاب یک رهبری کاریزماتیک و متحکننده و با وجود دشمنی‌ها و حس انتقام‌جویی عمیقی که درون جامعه نشست کرده است، انقلاب بعدی ایران می‌تواند به یک جنگ خونین داخلی و از هم گسیختگی اجتماعی و منطقه‌ای منجر گردد. هیچ فرد، گروه، یا کشوری از این سرانجام طرفی نخواهد بست. آنها که به عراقی کردن ایران و فروپاشی حکومت اسلامی دل بسته‌اند به این واقعیت توجه ندارند و یا اگر دارند و اهمیت نمی‌دهند به ایران، امریکا و منطقه خیانت می‌کنند.

مدل دگر دپسی دموکراتیک در ایران

تغییرات دموکراتیک به ندرت در غیاب مناسبات با امریکا رخ می‌دهند، چرا که دموکراسی نیاز به محیطی آرام و مطمئن و به زمان برای بختگی نیاز دارد. در کشورهایی که پیوندها و مناسبات خود را با امریکا بریده‌اند، محیطی امنیتی - نظامی سر بر آورده است. مسئولیت این وضعیت عمدتاً به عهده سیاست‌های خصمانه امریکا است، اما دیکتاتورها و مخالفان آنان هم مسئولیت کمتری ندارند. اصولاً امریکایی که خود را مظهر دموکراسی می‌داند علاقه‌ای ندارد که کشورهای ضد آن دموکراتیک بشوند. چه در آن صورت مظهریت دموکراتیک آن زیر سوال می‌رود. در چنین شرایطی، اصلاح‌طلبان به مشکل امنیت ملی بی‌توجه می‌شوند و در نتیجه در چشم مردم ضعیف می‌نمایند و در همان حال دولت [اقتدارگرا] نیز آنها را به عنوان مشت‌اخلال‌گرو "ستون پنجم امریکا" سرکوب می‌کند. آن‌گاه شرایط برای نیروهای ضد دموکراسی آماده می‌شود تا کنترل قدرت دولت را در دست بگیرند. اوضاع سیاسی ایران بی‌شبهت به چنین وضعیتی نیست.

فقدان طولانی مناسبات میان واشنگتن و تهران وضعیت امنیتی - نظامی ای را در این کشور به وجود آورده که رادیکالیسم و [اقتدارگرایی] را در خود می‌پروراند. در همین حال، سیاست‌های تحریمی کوتاه‌بینانه امریکا و نیز خصومت میان دو کشور از انقلاب به این سو، امریکا را به صورت یک خطر زیستی جدی خارجی برای جمهوری اسلامی در آورده و

**حتی سرسخت‌ترین دشمنان
تهران اذعان می‌کنند که ملت ایران
در حال فاصله گرفتن از اسلام
رادیکال است. انتخابات
ریاست جمهوری اخیر بیشتر یک
انحراف از خواست عمومی ملت را
نشان می‌دهد تا واقعه‌ای عادی در
راستای آن خواست**

در نتیجه آمریکا توان و قابلیت خود را برای اجرای یک نقش واسطه در تحقق بخشیدن به تغییرات دموکراتیک در ایران از دست داده است. از این هم مهم‌تر، ۲۶ سال جدایی دو کشور باعث شده که آمریکا فرصت درک بهتر ایران و جلب اعتماد مردم، گروه‌های سیاسی و رژیم را از دست بدهد. آمریکا نه فقط به یک تهدید که به یک نیروی بیگانه و ناشناخته هم برای دولت و هم مردم ایران تبدیل شده است. این بزرگترین معضل آمریکا برای کم‌کم‌رسانی به توسعه و دموکراسی در ایران است. در جهت حل این معضل است که سیاست جدید می‌خواهد تعداد دانشجویان ایرانی را در دانشگاه‌های آمریکا تا چند دوبرابر تعداد اندک کنونی افزایش دهد.

برای رسیدن ایران به دموکراسی، این وضع باید تغییر کند و این تغییر نیازمند برقراری مناسبات بهتر با آمریکا است. این که تغییرات دموکراتیک در کره جنوبی، تایوان، آفریقای جنوبی، برزیل و شیلی و جنبش همبستگی در لهستان، انقلاب مخملین در چکسلواکی و انقلاب نارنجی در اوکراین در حالی صورت گرفت که این کشورها با آمریکا مناسبات دیپلماتیک داشتند، واقعیتی است که اغلب نادیده گرفته می‌شود. همچنین این واقعیت در نظر گرفته نمی‌شود که در کویت و کره شمالی که آمریکا با رژیم‌های حاکم در آنجا ارتباط دیپلماتیک ندارد، دیکتاتوری‌ها را برای هرگونه تغییر دموکراتیک سد کردند و همچنان در قدرت باقی ماندند و این که وضعیت موجود علیرغم بیش از ۵ دهه تحریم و تهدید آمریکا علیه این کشورها ایجاد شده است.

حضور فیزیکی آمریکا در کشورهای دسته اول به آن اجازه می‌داد که امیدها و آرزوهای مردم و گروه‌های ناراضی را بهتر درک کند و اعتماد جلب نماید. همچنین، هیئت‌های نمایندگی آمریکایی و سازمان‌های غیردولتی در موقعیت بهتری برای تشخیص وضعیت‌های اضطراری قرار داشتند و به موقع می‌توانستند فشار وارد آورند و یا حمایت خود را عرضه نمایند. دیپلماسی عمومی و آشکار آمریکا نیز تأثیری مثبت در جریان امور داشت. به‌طور مشخص، این حضور فیزیکی کمک می‌کرد تا آمریکا در نقش میانجی در روند تغییرات دموکراتیک ظاهر شود و به‌عنوان یک نیروی تهدیدگر خارجی دیده نشود. سیزده‌هزار مایلی که آمریکا را از ایران جدا می‌کند، باعث شده که آمریکا چنین فرصت‌هایی را در قبال ایران از دست بدهد و در مقابل عملاً به یک تهدید مهم خارجی تبدیل گردد. برای گذار از [اقتدارگرایی] به دموکراسی در ایران، آمریکا بایستی از یک تهدید خارجی به یک واسطه دموکرات داخلی در ایران تبدیل گردد.

اغلب به تجربه مصر و عربستان سعودی و چند کشور دیگر با حکومت‌های اقتدارگرا در جهت رد آنچه گفته شد استناد می‌شود، یعنی کشورهایی که با وجود داشتن مناسباتی با آمریکا گذار به دموکراسی در آنها صورت نگرفته است. این منتقدان باید این واقعیت را در نظر بگیرند که به تقریب تمامی این کشورهای مسلمان، صادرکننده نفت و یا از هر دو نوع‌اند. در حالی که پیوندهای دیپلماتیک شرایط لازم را برای گذار آنها به

تصادفاً، ایرانی با توان هسته‌ای در صورتی که حکومت اقتدارگرا داشته باشد، بیشتر خویشان‌دار خواهد بود. ترس از سقوط رژیم و در نتیجه خطر افتادن مواد هسته‌ای به دست تروریست‌ها موضوعی است که بیش از آنچه باید درباره آن بزرگ‌نمایی شده است، مخصوصاً که این تروریست‌ها عمدتاً از دشمنان اصلی جمهوری اسلامی نیز هستند

دموکراسی فراهم می‌کرده، اما وضعیت خاص دولت رانت‌خوار و جامعه اسلامی آنها به پیدایش شرایط کافی، مخصوصاً یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک، برای نیل به چنین مقصودی مجال نداده است. در مورد ایران که هم اسلامی و هم نفتی است، شروط کافی عبارتند از اصلاح‌گری دینی، تنوع بخشیدن به اقتصاد نفتی و توسعه یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک‌تر. این شرایط که ایجاد آنها آسان نخواهد بود، با وجود یک رابطه دیپلماتیک با آمریکا شانس بهتری برای ظهور خواهند داشت تا در غیاب این رابطه.

وضعیت در کشورهایی که گذار به دموکراسی در آنها با حضور دیپلماتیک آمریکا محقق شده حاکی از آن است که این دگردیسی، به بیانی کلی، از دو طریق صورت گرفته است. در برخی کشورها، مثل اروپای شرقی، تغییرات دموکراتیک از طریق "انقلاب رنگین" صورت گرفت که ماهیت نظام موجود را از سوسیالیسم به سرمایه‌داری تغییر داد. در بعضی دیگر، این دگردیسی به معنای تغییر در قانون اساسی بود که قدرت سیاسی را بدون تغییری در نظام اقتصادی از طریق مذاکره و رأی مردم به نیروهای دموکراتیک و ائتلاف انتقال داد. کشورهای کره جنوبی، شیلی و آفریقای جنوبی از این دسته‌اند. در این کشورها تغییرات سیاسی به تحول سرمایه‌داری تداوم بخشید و گذار به دموکراسی بعد از یک مرحله مهم تغییرات ساختاری و رشد اقتصادی مداوم و بدون خشونت صورت گرفت. انتخابات آزاد و ائتلاف‌های سیاسی از ارکان عمده این گذار دموکراتیک بودند.

در غیاب مناسبات دیپلماتیک با آمریکا هیچ‌کدام از این دو مدل در مورد ایران کاربستی پیدا نمی‌کند. با این حال، اگر این مناسبات دوباره برقرار شود، گزینه کمتر انقلابی، یعنی راه مثلاً کره جنوبی، شانس بیشتری برای ظهور پیدا می‌کند. خصلت اصلی این راه مناسبات بسیار گسترده اقتصادی با دنیای غرب به همراه فشارهای سنگین آن برای آزادسازی جامعه است. به‌طور مسلم، اسلام و نفت گذار به دموکراسی را در ایران مشکل‌تر خواهند ساخت، چرا که این دو عامل به‌عنوان ارکان دولت [...] در تهران به حفظ وضع موجود کمک می‌کنند. اما این واقعیت هم هست که در ایران نظامی سرمایه‌دار وجود دارد که اصلاح آن مستلزم تغییر کل آن نیست. آنچه مورد نیاز است آزادی بیشتر اقتصادی و تجارت بین‌الملل در کنار اصلاح در قانون اساسی و فرهنگ سیاسی است که اجازه دهد ثروت و قدرت در میان نیروهای اجتماعی رقیب به نحوی دموکراتیک به جریان افتد و دست به دست بگردد. شروع این حرکت انتخابات آزاد و ائتلاف‌سازی‌های سیاسی را در کنار یک رابطه عادی با آمریکا پیش فرض می‌کند.

درباره این که چرا مدل "انقلاب رنگین" برای مورد ایران مناسب نیست می‌توان دلایل دیگری را نیز ذکر کرد. در اروپای شرقی، نظام‌های تک‌حزبی کمونیست مستبد و دنباله‌رو حکومت شوروی سابق بودند و این رژیم‌ها به کلی اعتبار و مشروعیت خود را از دست داده بودند. در عین

حال، نیروهای مخالف آنها به هواداری از امریکا معترف و مردم هم از داشتن اطلاعات سیاسی کافی محروم بودند. در مقابل، رژیم اقتدارگرای ایران به اختلاف عقیده اجازه بروز می دهد تا حدی از محبوبیت مردمی برخوردار است و به هیچ گونه نفوذ خارجی متکی نیست. به اضافه، مخالفان حکومت ایران، امریکارانه به صورت یک دوست، بلکه به عنوان وسیله ای برای مبارزه با رژیم اسلامی می نگرند. در عین حال، عموم مردم تا حدودی مطلع از وضعیت جهان خارج و معضلات داخل هستند و دموکراسی در ایران یک سابقه اگرچه محدود دارد.

مذهب در ایران و اروپای شرقی نقش مهمی ایفا کرده است. مسجد در مورد اول و کلیسا در مورد دوم. با این حال، شباهت تا همین جا است و نه بیشتر. در اروپای سوسیالیست، کلیساهای مسیحی نقش مهمی را در مقاومت در برابر رژیم های بی خدا بازی می کردند و حافظ اپوزیسیون سکولار بودند بدون آن که ادعایی برای قدرت سیاسی داشته باشند. در ایران اما اسلام هم ایدئولوژی دولت دین سالار و هم ایدئولوژی آنهاست که قصد اصلاح آن دولت را دارند. نیروهای اسلامی که به اصلاح گرایان، بنیادگرایان و ملی گرایان تقسیم شده اند، در برابر هر تهدید موجودیتی که متوجه رژیم شود به طور متحد عمل خواهند کرد. با این وجود، بخشی از این نیروها در دوران های فارغ از بحران، رقابت ازسوی نیروهای سکولار را حتی در غیاب فشارهای کافی از خارج و داخل برخواهند تابید. شعار "ایران برای همه ایرانیان" مصداق این تمایل است که مشخصاً در برابر تفکر ضد ایرانی "خودی و غیرخودی" مطرح می گردد.

سیاست جدید و راه های عملی ساختن آن

سیاست جدید امریکا در قبال ایران می تواند به تغییرات دموکراتیک در ایران یاری رساند. اگر دولت امریکا بتواند بر دو نگرانی عمده فایق آید که مانع حرکت معقول آن در قبال ایران است، نخستین نگرانی بابت این دریافت نادرست است که با توجه به وضعیت کلی مناسبات ایران و امریکا، تعامل با تهران به نظر ناممکن، غیرعقلانی و یا نامربوط می نماید. اما می دانیم که امریکا با بیتنام گفت و گو داشت در حالی که دو کشور در جنگی خونبار درگیر بودند. نگرانی دوم این دریافت نادرست است که هرگونه امتیاز امریکا به ایران مشروعیت احمدی نژاد و نیروهای رادیکال او را افزایش می دهد. واقعیت این است که در عمل، عکس این تصویر پیش خواهد آمد، یعنی مشروعیت نیروهای راست، که ادعا می کنند انقلاب اسلامی به معنای مقاومت در برابر امریکا و اسرائیل بوده است، کاهش می یابد. تصادفاً، نیروهای راست ایران هم از عادی سازی رابطه به این دلیل ابا دارند که فکر می کنند در چنین صورتی مشروعیت امریکا در دنیای اسلام بالا می رود!

برای آن که سیاست جدید در زمینه اصلاح رژیم کارساز شود، لازم است دولت امریکا

فرض ها و تحلیل های خود را مورد ارزیابی مجدد قرار دهد و استراتژی عملی دیگری را طرح ریزی کند. امریکا می داند که چگونه ایران را منزوی کند و این کار را در دو دهه گذشته با جدیت دنبال کرده است و نتیجه اش هم جز گرفتاری بیشتر برای امریکا و ایران نبوده است. اکنون با بکارگیری دیپلماسی تحول گرای جدید در مورد نظام اسلامی باید بیاموزد که چگونه ایران را به تعامل وادارد و از این طریق از دردسرهای خود بکاهد. به گفته ریچارد هاس در تارنامه سی.ان.ان، سیاست جدید امریکا "به نظر یک آرزوست تا یک استراتژی". هاس، که در حال حاضر رئیس شورای روابط خارجی است، مدیر دفتر سیاست گذاری وزارت امور خارجه در دور نخست ریاست جمهوری بوش بود.

برای شروع، امریکا می تواند برقراری پیوندهای دیپلماتیک را در سطحی پایین در سرلوحه سیاست جدید خود قرار دهد. دولت امریکا همچنین باید در امر تسهیل ادغام ایران در اقتصاد جهانی از خود علاقه مندی جدی نشان دهد که این به معنای برداشتن تدریجی تحریم ها از روی ایران است. تجربه مناقشه اتمی ایران حاکی از بی حاصل بودن این تحریم هاست.

نخستین اقدام عملی ازسوی امریکا می تواند برقراری گفت و گویی فراگیر باشد. واگذاری این گفت و گو به اروپایی ها، روسیه و چین در درازمدت نتیجه مثبتی نخواهد داشت. این واگذاری مذاکرات همچنین ازسوی آنهاست که خواستار بکارگیری همه گزینه های دیپلماتیک پیش از به کارگیری زور هستند، قابل قبول نیست. اکنون که دولت جمهوری اسلامی توفیق خود را در تکمیل پروژه غنی سازی اورانیوم در چارچوب آزمایشگاهی به صراحت اعلام کرده است، امریکا دلایل مهم دیگری برای یک مذاکره جدی و صادقانه با ایران دارد.

اکنون با توافق ضمنی اعلام شده ایران و امریکا برای مذاکره بر سر مسائل عراق، فرصتی پدید آمده که برنامه های هسته ای این کشور نیز موضوع گفت و گو قرار گیرد. در حالی که

گفت و گوی دوجانبه بر سر عراق مشکلات زیادی حتی برای شروع جدی خود خواهد داشت، مشکلات گفت و گوی محتمل بر سر موضوع هسته ای حتی سنگین تر خواهند بود و باید نخست در یک چارچوب چندجانبه (مانند آنچه در قالب ۶+۱ در نوشتاری دیگر شرح داده ام) آغاز شده و سپس به تدریج به صورت

دوجانبه در آید. طرح مذاکرات عراق این گنجایش را دارد که بتوان آن را برای حل و فصل موضوعات دیگر مورد مناقشه نیز بکار گرفت. اتکا بر زمینه های مشترک در حالی که اختلاف های کلیدی مورد بحث قرار می گیرد، به اعتمادسازی و فایق آمدن بر احساسات و دریافت های تهدید آمیز کمک خواهد کرد. متأسفانه با وجود توافق برای مذاکره روی مسئله عراق، هر روز و هر بار بهانه جدیدی برای به تعویق انداختن آن عنوان می شود. دشمنان عادی شدن مناسبات، فعالانه در این رابطه

واشنگتن همچنین باید این واقعیت را در نظر داشته باشد که ایرانیان مردمی غیرتمند و وطن پرست هستند و تجاوز به حاکمیت ملی خود را بر نمی تابند

سیاست جدید امریکا تاکنون به مسئله بزرگتر و مهمتر چگونگی تحقق بخشیدن به تغییرات دموکراتیک در ایران پاسخ درخور و شایسته ای نداده است و از آنجا که بر مبنای فرض های نادرستی تدوین شده، می تواند در اجرا برای روابط ایران و امریکا فاجعه بار باشد

کارشکنی می‌کنند.

برای آن که گفت‌وگوهای ایران و آمریکا به موفقیت بینجامد، اسرائیل باید متقاعد شود که برآیند این گفت‌وگوها به سود او نیز خواهد بود. تهران به درستی اسرائیل را متهم می‌کند که در راه عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا سنگ‌اندازی می‌کند. با این حال، جمهوری اسلامی باید مسئولیت عمده این سختگیری اسرائیل را بپذیرد. واقع آن است که رژیم اسلامی با شدت هرچه تمام‌تر هیاهوی ضداسرائیلی را در تبلیغات خود گنجانده و بالطبع شهروندان اسرائیلی از ایران به عنوان یک تهدید خارجی و عامل از بین برنده کشورشان، ترس و وحشت دارند. حتی اگر این ترس و وحشت پایه‌و اساس واقعی هم نداشته باشد اما در روابط بین‌المللی صرف برداشت و تلقی از یک موضوع خود واقعیت است. ایران در جهت تخفیف این ترس و وحشت، کار چندانی نکرده است و باید در تغییر این وضعیت با فوریت لازم بکوشد.

به همان میزان مخالفت اسرائیل با گفت‌وگوی ایران و آمریکا، حمایت آن از تحریم

و تهدید به حمله نظامی به هدف‌های هسته‌ای ایران نیز در رابطه ایران و آمریکا مشکل‌ساز بوده است. مهم این نیست که اسرائیل این مواضع را برای حفظ تعادل قدرت منطقه‌ای موجود اتخاذ می‌کند یا صرفاً برای دشمنی با حکومت اسلامی. واقعیت این است که با هر بار اتخاذ چنان مواضعی از سوی اسرائیلی‌ها بر احساسات ضداسرائیلی در میان ایرانیان افزوده شده است. این مواضع همچنین به افزایش قدرت اسلام‌گرایان رادیکالی انجامیده که هم‌اکنون قدرت اجرایی را در دست دارند. اسرائیل باید بداند که موج ضداسرائیلی کنونی آخرین موج است، اما گروه مذکور بر آن است تا از اسرائیل به عنوان وسیله‌ای در جهت تحکیم قدرت خود استفاده کند. جای تعجب نیست که محمود احمدی‌نژاد خواستار "محو اسرائیل از روی نقشه" شده و هولوکاست را یک افسانه خوانده است. متأسفانه به جای این که آمریکا و اسرائیل این حرکت برنامه‌ریزی شده را خنثی کنند، با "هیتلر" جلوه‌دادن آقای احمدی‌نژاد به آن وسعت بیشتری بخشیده‌اند.

تنها یک راه وجود دارد که اسرائیل می‌تواند حال و وضع سیاسی ایران را به سود خود تغییر دهد: تشویق و پشتیبانی از گفت‌وگویی فراگیر میان ایران و آمریکا. واقع آن است که عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا در نهایت عادی‌سازی مسائل (نه رابطه) ایران و اسرائیل را نیز در پی خواهد داشت و آن را برای مثال به مسائلی از نوع آنچه بین اسرائیل و عربستان سعودی وجود دارد، البته با مشکلات خاص بین ایران و اسرائیل، تبدیل خواهد کرد. برخلاف رهبران کنونی اسرائیل، برخی از رهبران سابق آن کشور به این حقیقت پی برده بودند و از ارتباط نزدیک‌تری بین ایران و آمریکا حمایت می‌کردند. مثلاً به قول توماس پیکرینگ، سفیر سابق آمریکا در اسرائیل،

این فرض که می‌توان ایران را به‌طور موثر منزوی ساخت بی‌اساس است. پانزده کشور با ایران مرز مشترک آبی و زمینی دارند. کشور ایران از دیرباز با بسیاری از همسایگانش پیوندهای فرهنگی و اقتصادی داشته است. ایران با داشتن ۹ درصد منابع نفتی دنیا و ۱۱ درصد منابع گازی یکی از غنی‌ترین ذخایر انرژی جهان را در خود دارد. موقعیت ژئوپولیتیک در ترکیب با جمعیت هفتاد میلیونی، بازار وسیع و میراث غنی فرهنگی و تاریخی کهنسال به این کشور در میان همسایگانش نقشی محوری داده است

در گفت‌وگویی بانگازنده، "هر بار که باشخصیتی مثل اسحاق رابین در باره این مسئله [روابط ایران و آمریکا] صحبت می‌کردم همیشه به من یاد آور می‌شد که ایالت متحده باید راهی برای روابط نزدیک‌تر با ایران پیدا کند."

برای آن که از رویارویی آمریکا با ایران جلوگیری شود باید دیپلماسی بر سر مسئله هسته‌ای موفق گردد. اما تا وقتی که تهران بر این باور باشد که آمریکا موجودیتش را تهدید می‌کند و اسرائیل خواهان سلطه منطقه‌ای است، دیپلماسی راه به جایی نخواهد برد و آمریکا نخواهد توانست در ایران حضور پیدا کند. کنار گذاشتن سیاست تغییر رژیم و تغییر جهت به سوی اصلاح ساختاری رژیم می‌تواند نگرانی تهران را بابت تهدید آمریکا کاهش دهد و به نرم‌شدن موضع این کشور در تعامل بر سر مسئله هسته‌ای بینجامد. رفع محدودیت از فعالیت سازمان‌های غیردولتی امریکایی و اجازه دادن به این سازمان‌ها برای دایر کردن دفاتری در تهران و برداشتن تحریم از روی پاره‌های فعالیت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری به اعتمادسازی در روابط دو کشور کمک خواهد کرد. تجربه نشان داده است که تجارت [اقتدارگرایان] را نحیف و تحریم، آنها را فربه می‌کند.

دو دولت باید همچنین لایه دوم دیپلماسی را با تشویق فعالان سازمان‌های غیردولتی، دانشگاهیان، رهبران جوامع مذهبی و ارباب تجارت به موازات مذاکرات دولت با دولت پیش ببرند. ناراضیان سیاسی، فعالان حقوق بشر و سازمان‌هایی که خواستار اعمال خشونت، انقلاب و تغییر رژیم نیستند باید برای شرکت در این گفت‌وگوهای غیررسمی تشویق و ترغیب شوند. افزون بر این، نیروهای طرفدار عادی‌سازی روابط نیز باید در این روند دخالت وسیع داده شوند. آنها همان قدر به تقویت نیاز دارند که نیروهای طرفدار دموکراسی و حقوق بشر. این گروه‌ها را هم در درون و هم در بیرون رژیم و هم در داخل و هم در خارج از ایران می‌توان پیدا کرد. بسیاری از ایرانیان خواستار از سرگیری مناسبات دیپلماتیک با آمریکا هستند، اما به دلیل نبود ابزارهای مناسب قادر نبوده و نخواهند بود که در پیشبرد این امر حیاتی مشارکت موثر داشته باشند.

از امریکاییان ایرانی تبار نیز به عنوان پلی طبیعی میان دو کشور سود گرفته شود. از آنجا که دولت آمریکا از این امکان بالقوه به درستی استفاده نکرده، جامعه امریکاییان ایرانی تبار نیز در این راستا کمکی سازنده ارائه نداده است. مسئولیت این وضع متوجه جامعه ایرانی نیز هست. اکثریت مطلق افراد این جامعه در برابر تنش‌های موجود در روابط ایران و آمریکا بی تفاوت مانده‌اند و این در حالی است که شمار اندکی نیز از افراد این جامعه رویارویی بین دو کشور را به عنوان وسیله‌ای در جهت هدف خود که سرنگونی جمهوری اسلامی است و یا به منظور انتقام از انقلابی که آنها را از جایگاه اجتماعی خود برانداخته، تشویق و ترغیب می‌کنند. با تأسف

باید گفت که این گروه‌ها، فعالان سرشناس حقوق بشر و چهره‌های برجسته دموکراسی خواه را نیز در بر می‌گیرند.

افزون بر این، بسیاری از فعالان سیاسی در این جامعه با همه توان خود سعی در بی‌اعتبار ساختن تلاش‌های اقلیتی کرده‌اند که خواستار ارتقای سطح تفاهم و برقراری گفت‌وگو میان دو ملت ایران و آمریکا بوده است. آنها عملاً همان موضعی را گرفته‌اند و عملی را انجام می‌دهند که مذهبیبون اصول‌گرای مخالف آنها در ایران اتخاذ می‌کنند. استدلال آنها نیز چنین است که از سرگیری مناسبات دیپلماتیک میان دو کشور به سود رژیم اسلامی خواهد بود و به تلاش‌ها در جهت برقراری دموکراسی و حقوق بشر در ایران صدمه می‌زند. تجربه ۲۶ سال گذشته، اشتباه این افراد را ثابت کرده و در آینده نیز آنها بیشتر متوجه اشتباه نظری خود خواهند شد. جای خوشحالی است که اکنون بسیاری به اهمیت مسئله پی برده‌اند و نگرانی جدی خود را از نبود رابطه میان دو کشور و جنگ و درگیری نظامی احتمالی ابراز می‌کنند. پاره‌ای حتی از روی دریافتی نادرست در حال تبلیغ و ترویج یک نهضت ضد جنگ هستند، در حالی که کماکان روی موضوع اصلی یعنی عادی‌سازی این رابطه سکوت می‌کنند. به عبارت دیگر، آنها به جای این‌که طرفدار صلح باشند، مخالف جنگ هستند.

برای استفاده بهتر از جامعه ایرانی، دولت آمریکا باید بکوشد بیم‌ها و انگیزه‌های این جامعه را بهتر درک کند. شمار زیادی از آمریکاییان ایرانی تبار هیچ علاقه‌ای به رژیم اسلامی ندارند، اما در عین حال آنها خوش ندارند ایران به صورت عراق یا کوبایی دیگر برای آمریکا درآید. به استثنای یک اقلیت کوچک، افراد این جامعه از حمله نظامی به ایران حمایت نمی‌کنند و بای‌بی‌ثبات کردن آنها نیز مخالف‌اند. آنها همچنین انقلاب دیگری را در ایران نمی‌خواهند، بخصوص که رهبر شایسته‌ای نیز برای آن موجود نیست و به مدل لهستانی (همبستگی) برای تغییر صلح‌آمیز رژیم نیز امید نمی‌دارند.

اکثریت این جامعه خواستار عادی‌شدن روابط ایران و آمریکا و اصلاحات دامنه‌دار در ایران هستند. متأسفانه صدای این اکثریت خاموش در هیاهوی اقلیتی که خواهان جنگ و سرنگونی و یا انقلاب است شنیده نمی‌شود.

بهترین کاری که سیاست جدید آمریکا می‌تواند انجام دهد کمک به برگزاری انتخاباتی آزاد و عادلانه در ایران است. آمریکا می‌تواند به گونه‌ای مشروع و موجه رژیم را برای برآورده ساختن این خواست عمومی زیر فشار بگذارد و این حرکت با حمایت بی‌قید و شرط مردم ایران، سازمان‌های بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد، سازمان‌های حقوق بشر و دموکراسی‌های جهانی همراه خواهد بود. اما از آنجاکه ایران یک کشور با لایه‌های اجتماعی متفاوت است و این لایه‌ها از سوی نیروهای سیاسی مشخصی نمایندگی می‌شوند، فراخوان برای انتخابات آزاد باید با فراخوان به ائتلاف سیاسی نیز همراه باشد. این امر به نوبه خود می‌تواند ترس از انتقال قدرت سیاسی را کاهش داده و جا به جایی نخبگان را تسهیل کند. به یاد داشته باشیم که در ایران به دلیل وجود فرهنگ انتقام سیاسی، آنها که قدرت را از دست می‌دهند، اغلب جان و مال خود را نیز از دست می‌دهند.

بخش قابل ملاحظه‌ای از هرگونه کمک مالی که آمریکا برای تقویت جامعه مدنی و ارتقای دموکراسی در ایران اختصاص می‌دهد، باید میان نهادهای دانشگاهی آمریکا تقسیم شود تا برای مقاصد آموزشی با تمرکز بر ترویج یک فرهنگ سیاسی نو در ایران به‌کار برده شود. محک در تمامی موارد باید شامل شفافیت کامل و قابلیت حسابرسی پرداخت و دریافت کمک‌های مذکور باشد. چنان‌که می‌دانیم، کمک مالی پیشنهادی بهانه‌ای به دست جمهوری اسلامی می‌دهد که بردانشجویان ایرانی، دانشگاهیان ساکن آمریکا، و نیز مخالفان سیاسی و سازمان‌های غیردولتی برچسب جاسوسی برای آمریکا بزنند. دادن این کمک‌ها به صورت پنهانی وضع را از این هم بدتر می‌کند و حتی دامن‌کسانی را نیز که جزء دریافت‌کنندگان کمک مالی نبوده‌اند، خواهد گرفت.

دادن کمک‌های مالی به صورت پنهانی و به هر بهانه‌ای به شهروندان ایرانی همچنین به گونه‌ای قابل توجه به عنوان دخالت در امور داخلی ایران تعبیر خواهد شد و همکاری سیا را در کودتای انگلیسی سال ۱۹۵۳ علیه نخست‌وزیر قانونی ایران، زنده‌یاد دکتر محمد مصدق، در خاطرها زنده خواهد کرد. برای کاربرد موثر این منابع مالی و برای این‌که سوء تعبیری پیش نیاید، هیچ کمکی نباید به افراد و سازمان‌های مخالف عادی‌سازی و روابط میان دو ملت و نیز به طرفداران براندازی رژیم از راه‌های خشونت‌آمیز داده شود. کمک مالی به این گونه افراد و سازمان‌ها برنامه اصلاح‌ساختاری رژیم را به مخاطره خواهد انداخت و تأیید ایرانیان را نخواهد داشت. موجه‌ترین فرم استفاده از این کمک‌ها در بخش آموزش فرهنگ سیاسی مدرن است و حتی می‌توان برای هموار کردن روندهای دموکراتیک، از جمله فراهم نمودن ابزارها و نهادهای مناسب برای اجرای انتخابات آزاد، به دولت نیز کمک خواهد کرد.

در خاتمه این‌که، آمریکا باید در برخورد با چالش‌های ایدئولوژیک و استراتژیک ایران، جانب احتیاط را نگاه دارد. یک سیاست "تند و خشن" که ایران را بی‌ثبات می‌سازد، احتمالاً در جهت منافع آمریکا در منطقه آسیب‌پذیر و استراتژیک خاورمیانه نخواهد بود. همچنین به سود ایران نیز نیست که حکومتش همچنان [...] آمریکا استیز باقی بماند. تهران باید اصلاح حکومت دین‌سالار خود را بپذیرد و در برابر نگرانی‌های استراتژیک آمریکا و ملت ایران پاسخگو باشد. آمریکا باید در جهت تسهیل تحولات دموکراتیک و پیوستن به جامعه بین‌المللی ایران را یاری رساند. دو ملت باید به صورت شرکای استراتژیک برابر در آیند و این شراکت باید بر مبنای احترام و منافع مشترک میان آن دو باشد. غیر از این و به عبارت دیگر، اگر بتوان بدیل دیگری برای آنچه گفته شد در نظر آورد، آن بدیل تنها یک رویارویی پرهزینه و سربر آوردن فاشیسمی با تمایلات ناسیونالیستی در ایران است.

* هوشنگ امیراحمدی پروفیسور برنامه‌ریزی و توسعه بین‌المللی و رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه واترگور و رئیس شورای آمریکاییان و ایرانیان است.

Website: www. Amirahmadi. com
Email: hooshang@amirahmadi.com

۱۳۸۵
۴
۱۳۸۵